

بحث در اعتبار یقین در دخول در اسلام بود که آیا یقین به توحید و الوهیت و رسالت در دخول در اسلام لازم است یا مجرد شهادتین کفایت می کند.

گفتیم دو طائفه دلیل در مقام داریم . از یک طائفه عدم اعتبار استفاده می شود و از طائفه ای استفاده اعتبار می شود.

طائفه اولی مجموعه ای از ادله است. دو دلیل از کتاب را متعرض شدیم.

دلیل سوم: سیره قطعیه نبویه صلی الله علیه و آله و علویه علیهم السلام

وقتی کافری اظهار شهادتین می نمود، معصوم علیه السلام با وی معامله مسلمان کرده و بر وی احکام مسلمان را جاری می نمود و چنانچه مرحوم محقق خویی ره فرموده اند قطع داریم که اسلام آوردن بسیاری از کفار به خصوص در جنگها، همراه با قطع و یقین نبوده بلکه به دلیل ترس از کشته شدن بوده است ولی با این حال معصوم علیه السلام اسلام وی را می پذیرفت و این سیره قطعیه نشان دهنده این است که برای تحقق اسلام، یقین و قطع لازم نیست بلکه اقرار لسانی کافی است و با مراجعه به سیر نقل شده در کتب تاریخ و روایات، انسان به وجود چنین سیره ای یقین پیدا می نماید.

دلیل چهارم: وجود روایات کثیر در ابواب و مضامین مختلف

روایاتی وجود دارد که دلالت بر عدم لزوم یقین در تحقق اسلام دارد و بخشی از آنها را مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری ره جمع آوری کرده اند که آن روایات در کلمات دیگران مشاهده نشده است.

طائفه اول:

روایاتی که مفادشان کفایت اظهار شهادتین در تحقق اسلام بود یعنی همان طائفه دوم زیرا مفاد این روایات مطلق است یعنی می فرماید که اظهار شهادتین برای تحقق اسلام کافی است ولو یقین نداشته باشید البته با صرف نظر از اینکه برخی از بزرگان فرموده اند که واژه شهادت دلالت دارد بر اخبار و اظهاری که از روی علم باشد که در آینده پیرامون این مطلب بحث خواهیم نمود.

طائفه دوم:

روایاتی که مفادشان بالا بودن مرتبه یقین نسبت به مرتبه اسلام آنها با چند درجه اختلاف، می باشد مانند روایت ذیل:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي تَصْرِ عَنْ الرِّصَا ع قَالَ: الْإِيمَانُ قَوْقُ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ وَ التَّقْوَى قَوْقُ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَ الْيَقِينُ قَوْقُ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ وَ لَمْ يُقَسَمْ بَيْنَ الْعِبَادِ شَيْءٌ أَقْلُ مِنَ الْيَقِينِ [1]».

این روایت دلالت دارد بر اینکه برای رسیدن به مرتبه یقین، شخص باید مسلمان و مؤمن و متقی باشد و اگر بخواهید واژه یقین را بر غیر معنای ظاهری آن حمل نمایید، جواب این است که چنین حملی احتیاج به قرینه دارد و در این روایت قرینه‌ای وجود ندارد و از این روایت به دست آورده می شود که برای تحقق ایمان، یقین لازم نیست و از این رو شخص طائر یا مطمئن مومن می باشد زیرا در این روایت یقین بعد از تقوی و تقوی بعد از ایمان قرار داده شده است.

«و حمل یقین علی غیر ظاهره بلا وجه و لا یخفی أنَّ مقتضاه أنَّ الطائرَ أو الَّذی حصل له الاطمینان و إن لم يحصل له یقین مؤمن أيضاً.» [2]

اشکال طائفه دوم:

لازمه چنین سخنی این است که شخص فاسق است به یقین نرسد در حالی که این سخن خلاف وجدان است زیرا کسانی را می شناسیم که یقین دارند ولی گناه نیز انجام می دهند مانند شیطان که یقین وی از بسیاری بیشتر است و از طرف دیگر در رأس عاصیان می باشد و از این رو این سخن قرینه است که مقصود از واژه یقین معنای غیر ظاهری آن است.

جواب های اشکال:

جواب اول:

این گونه افراد یقین ندارند بلکه ظن قوی یا اطمینان دارند.

جواب دوم:

غالباً این گونه است که کسی با تقوا به یقین می رسد و روایت هم بر اساس این غلبه سخن خود را فرموده است که در این صورت با قبول این غلبه استدلال ایشان تمام است.

طائفه سوم:

روایاتی که دلالت دارند بر اینکه در بین مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است مانند روایت ذیل:

«عَنِ الْوُثَّاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ وَ التَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَ الْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ وَ مَا قُسِمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقَلُّ مِنَ الْيَقِينِ [3]».

تقریب استدلال:

مفاد روایت این است که یقین خیلی کم در بین مردم تقسیم شده است و از این رو اگر یقین در تحقق اسلام دخیل باشد باید عده کمی از مردم مسلمان باشند زیرا می‌دانیم معمولا مردم یقین به این امور ندارند و حال آنکه مسلمان بودن عده کمی از مردم خلاف وجدان است.

«تقریب الاستدلال: أنه لو كان المسلم هو الذي حصل له اليقين فاللازم قلّة المسلم الواقعيّ بين المسلمين، و هو معلوم الخلاف.» [4]

اشکالات طائفه سوم:

اشکال اول:

اگر در حدیث قبل قائل شدیم که به قرینه بیان شده مقصود از واژه یقین معنای غیر ظاهر آن است، فہرا مقصود از واژه یقین در این عبارت نیز معنای غیر ظاهر آن خواهد بود زیرا این عبارت در ذیل همان حدیث بیان فرموده شده است.

اشکال دوم:

یقین احتیاج به متعلق دارد و از این رو مقصود از متعلق یقین در این عبارت چیست؟ اگر مقصود یقین به الوہیت خداوند متعال باشد باید گفت که نبود چنین یقینی نادر است زیرا خود قرآن ہم فرموده است: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» [5] و همچنین یقین به وحدانیت خداوند متعال به معنای نبودن خدای دیگر، [6] کم و نادر نیست بلکه بنابر «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» [7] بیشتر مردم به یک خدا یقین دارند.

اگر مقصود یقین به رسالت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ باشد باز باید گفت که چنین یقینی کم نمی‌باشد زیرا کسانی که در زمان رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بوده‌اند و معجزات ایشان را مشاهده کرده‌اند که حدود چهار ہزار معجزہ از ایشان نقل شده است، حتما برای آنها یقین به رسالت ایشان حاصل شده است و امروز ہم راه حصول یقین به رسالت ایشان واضح است زیرا قرآن کہ کسی نتوانستہ یک یا دو آیه مانند آن را بیاورد،

نشان دهنده این است که ایشان فرستاده خدای متعال هستند و همچنین خود احکام دقیق اسلام از یک عرب درس نخوانده که دانشمندان عالم در جگم آن درمانده‌اند، از براهین حقانیت رسالت ایشان می‌باشد.

بدین جهت یقین به این سه مورد که قائل به لزوم اظهار به آنها برای تحقق اسلام می‌باشیم، در بین مردم رایج است.

طائفه چهارم:

برخی از روایات دلالت دارند بر اینکه یقین موجب علاماتی در ظاهر و روح و اعمال انسان می‌شود مانند روایت اسحاق بن عمار:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى وَ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوَائِلِيِّ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَتَطَرَّ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَ هُوَ يَخْفِقُ وَ يَهُوِي بِرَأْسِهِ مُضْطَرّاً لَوُثُهُ قَدْ تَجَفَّ جِسْمُهُ وَ عَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ قَالَ أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِناً فَقَعِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ قَوْلِهِ وَ قَالَ إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ فَقَالَ إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَخَّرْتَنِي وَ أَشْهَرْتَ لَيْلِي وَ أَطْلَمْتَ هَوَاجِرِي فَعَرَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَ قَدْ نُصِبَ لِلْجَسَابِ وَ خُشِرَ الْخَلَائِقُ لِذَلِكَ وَ أَنَا فِيهِمْ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَعَمُّونَ فِي الْجَنَّةِ وَ يَتَعَارَفُونَ وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُضْطَرِخُونَ وَ كَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ رَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَصْحَابِهِ هَذَا عَبْدُ تَوَرَّ اللَّهُ قَلْبُهُ بِالْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ لَهُ الرَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ الشَّابُّ ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُزَرَّقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمْ يَلْتَبْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ عَرَوَاتِ النَّبِيِّ ص فَاسْتُشْهِدَ بَعْدَ تِسْعَةِ تَعَرٍّ وَ كَانَ هُوَ الْعَاشِرَ. [8]

تقریب استدلال:

در این روایات برای یقین علاماتی ذکر شده است که بسیاری از این علامات در بسیاری از مسلمین نیست و بدین جهت باید قائل شد که بیشتر مسلمانان، مسلمان نمی‌باشند و بطلان این سخن واضح است.

«فإن مقتضى ذلك: عدم اليقين لمن لا يكون مثل ما للشاب من الآثار، و لا أقل أن مقتضاه عدمه لمن لا يبالي بالمعاصي الكبيرة.» [9]

اشکالات طائفه چهارم:

اشکال اول:

در این روایت یقینی که موجب این آثار شده است، یقین به قیامت و عذاب و سوال مانند آن است نه یقین به وحدانیت و الوهیت و رسالت و آنچه برای تحقق اسلام لازم است

یقین به این سه امر می باشد

اشکال دوم:

روشن است که مقصود این نیست یقین موجب این حالات در همه می شود بلکه یقین مقتضی این حالات است و برای تحقق این حالات باید شرائط مهیا و موانع مفقود باشد مانند اینکه امام باقر علیه السلام طبق روایات سمین بوده اند در حالی که ایشان انسان کامل هستند.

[1]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 52؛ روایت از جهت سند معتبر است.

[2]. شرح العروة الوثقى (للحائری)، ج 2، ص: 374

[3]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 51

[4]. شرح العروة الوثقى (للحائری)، ج 2، ص: 374

[5]. لقمان / آیه 25

[6]. نه به معنای عین ذات بودن صفات خداوند متعال زیرا اصلا اذهان مردم به این مطالب توجه ندارد و فهم آن مطالب نیز آسان نمی باشد.

[7]. روم / آیه 30

[8]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 53

[9]. شرح العروة الوثقى (للحائری)، ج 2، ص: 374